

بررسی گفتمان برخی از فراقی‌های خراسان جنوبی

دلّم میّه که دَ بیرجند باشم چه چایی دَ میون قند باشم

چه چایی دَ میون قندِ شیری میون استکون هف رنگ باشم

(ناصر، ۱۳۷۷: ۲۵۷)

جلیل الله فاروقی هندوالان^۱

سیده ناهید حسینی^۲

محمد حسین قرشی^۳

چکیده

پژوهش حاضر قصد دارد از طریق بررسی گفتمان «فراقی» در استان خراسان جنوبی برخی از باورها، نیت و مقاصد افراد در فراقی‌خوانی‌ها را نشان دهد. فراقی که در غم دوری و فراق از هر آنچه که فرد به آن تعلق ذهنی و قلبی دارد سروده می‌شوند، طیف گسترده‌ای از مضامین را در بر می‌گیرند. در این پژوهش که یک بررسی توصیفی است، تنها به ارائه فراقی‌هایی با مضمون «دوری از وطن» و «جدایی» اکتفا شده است. در این فراقی‌ها باورها و اعتقادات مختلفی مانند باورهای مذهبی و دینی افراد در مورد مرگ، نفرین، دعای خیر، باور به اتحاد و پیمان برادری مسلمانان و نیز احترام به بزرگان و پیران، عشق به وطن، عشق مادر و فرزندی، استیصال در غربت، درد فراق یار و ... بازتاب یافته است. با توجه به این که با ورود فناوری، شیوه‌های زندگی و تفکر افراد تغییر کرده است، این آواها و فراقی‌ها کمتر توسط نسل جوان بکار می‌روند و این فرهنگ شفاهی، رو به فراموشی است. معرفی، ثبت و بررسی و تحلیل آن‌ها برای حفظ این فرهنگ ضروری می‌نماید.

واژگان کلیدی: فراقی، خراسان جنوبی، غربت، جدایی.

^۱ . استادیار گروه زبان انگلیسی و زبانشناسی دانشگاه بیرجند، نویسنده مسئول J_faroughi@Birjand.ac.ir

^۲ . دانشجوی کارشناسی ارشد زبانشناسی دانشگاه بیرجند s.n.hosseini1@gmail.com

^۳ . استادیار گروه زبان انگلیسی و زبانشناسی دانشگاه بیرجند mhghorashi36@Birjand.ac.ir

دوبیتی، در خراسان جنوبی جایگاه ویژه‌ای دارد. مردمان خراسان جنوبی "دوبیتی‌ها را در مواقع مختلف روز و در همه فصول، در شب نشینی‌ها - مخصوصاً در شب‌های طولانی زمستان- در مزرعه - هنگام کاشت و برداشت محصول- در کنار گله، سر پلاس و محله، وقت دام و دوش، هنگام خرمن‌کوبی و چک‌زنی، در خلوت و در جمع، به صورت فردی و دسته‌جمعی، در عزاداری‌ها و عروسی‌ها و خلاصه در همه لحظه‌های زندگی عاطفی خویش، با لحنی متناسب درونمایه دوبیتی‌ها می‌خوانند" (عزیزی، ۱۳۷۷: ۴۲).

یکی از انواع دوبیتی فراقی است که معمولاً در غم دوری و فراق از معشوق سروده می‌شود و "غالباً بیان درد است و فریادخوانی، حسرت و ناکامی" (راشد محصل، ۱۳۸۳: ۲۰). جمال رضایی (۱۳۸۱: ۵۹۲-۵۹۳) «فراقی» را این گونه تعریف می‌کند: "فراقی که در بیرجند «فِرَاقی ferāqi» فراگو می‌شود، شعری است که مشتمل بر فراق و دوری از معشوق باشد؛ چه دوبیتی و چه غزل و یا جز آن‌ها. ولی در بیرجند نوعاً به دوبیتی‌هایی گفته می‌شود که عاشقی دلسوخته با «آواز» در فراق معشوقش با سوز و گداز می‌خواند". به گفته او "آهنگ این نوع آواز بیشتر از کشش و بم بودن صدا مایه می‌گیرد و خواننده آن را با صوت حزین می‌خواند". پناهی‌سمنانی (۱۳۷۶: ۳۹۷) در مورد فراقی‌ها می‌گوید: "تقریباً همه آن‌ها در قالب دوبیتی سروده شده، اشعار سوزناکی است که در فراق و دوری یار، معشوق، وطن، پدر و مادر و ... " خوانده می‌شوند. بهنیا (۱۳۸۰: ۲۷۹) فراقی خوانی در استان خراسان جنوبی را این گونه تعریف می‌کند: "نوعی دوبیتی‌خوانی موسوم به فراقی در این منطقه رواج دارد که روستاییان دایره‌وار دور هم نشسته و هرکدام با خواندن دو بیت از اشعار محلی به بیان هجران و فراق خود می‌پردازند. شیوه خواندن یکسان و تکراری است و هر فرد بیت آخری را به گونه‌ای فرود می‌آورد که نفر بعدی از لحن فرود می‌فهمد که نوبت اوست و بایستی فراقی را ادامه دهد".

با توجه به تعاریف فوق، به نظر می‌رسد فراقی محدود به درد فراق از معشوق نیست، بلکه مضامین دیگری مانند درد جدایی از وطن و زندگی در غربت و جدایی مادر و فرزند را نیز در بر می‌گیرد.

مسأله مقاله حاضر این است که چه مضامین، باورها، مقاصد و نیاتی در فراقی‌ها منعکس می‌شود. برای دستیابی به این هدف، نگارندگان با روشی توصیفی، گفتمان فراقی‌های برخی از روستاهای خراسان جنوبی را که در ارتباط با «غربت» و «جدایی» است، بررسی و طبقه‌بندی نموده‌اند.

تاکنون پژوهش مستقلی درباره فراقی صورت نگرفته است و محققانی چون پناهی‌سمنانی، راشد محصل، رضایی و بهنیا در ذیل بررسی ترانه‌های عامیانه، یکی از مضامین دوبیتی‌ها را فراقی معرفی کرده و نمونه‌هایی را به اجمال ارائه داده‌اند؛ در بسیاری از موارد نیز فراقی با همان عنوان کلی دوبیتی ارائه شده است. در استان خراسان جنوبی، بسیاری از رباعی‌ها و دوبیتی‌های منطقه توسط محمد مهدی ناصح، در دو کتاب «شعر غم» و

«دوبیتی‌های عامیانه بیرجندی» جمع‌آوری شده است، اما دسته‌بندی‌ها بر مبنای مضمون آن‌ها نیست، بلکه دوبیتی‌ها بر اساس ترتیب حروف الفبا ثبت شده‌اند. رضایی (۱۳۸۱: ۵۸۳-۵۸۵) نیز در کتاب «بیرجندنامه» اشعار عامیانه بیرجند را این گونه تقسیم بندی کرده است: ۱- دوبیتی ۲- رباعی ۳- نوا ۴- غزل ۵- ترانه ۶- اشعار گوناگون و پراکنده.

به دلیل این که فراقی‌ها بخشی از فرهنگ شفاهی مردم این منطقه است، ثبت و ضبط و نگاهداشت آن‌ها جهت حفظ پیشینه فکری و فرهنگی مردمان خراسان جنوبی به عنوان بخشی از ادبیات شفاهی فارسی زبانان ضروری می‌باشد. داده‌های این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و میدانی گردآوری شده است؛ برخی از آن‌ها نیز از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز خراسان جنوبی گرفته شده است و برخی نیز برگرفته از کتاب‌هایی است که در مورد خراسان جنوبی و فرهنگ آن نوشته شده‌اند که در جای خود به آن‌ها ارجاع داده خواهد شد.^۱

بررسی داده‌ها

همان گونه که ذکر شد فراقی مضامین مختلفی مانند درد فراق از معشوق، درد جدایی از وطن و زندگی در غربت، درد جدایی مادر و فرزند و ... را شامل می‌شود. به دلیل این که امکان پرداختن به همه این موارد در یک مقاله ممکن نیست، دو مورد دوری از وطن (غربت) و جدایی برای بحث در این مقاله انتخاب شده‌اند. آوانگاری فراقی‌ها، بر مبنای دو جدول زیر صورت گرفته است:

جدول (۲) مصوت‌ها

ا	a
آ	ā
اِ	e
ای	ī
اُ	o
او	u

جدول (۱) صامت‌ها

ب	B
پ	P
م	M
و	V
ف	F
ت/ط	T
ز	Z
س	S
چ	C
ج	J
ی	Y
ک	K

^۱ در مورد داده‌هایی که به صورت میدانی جمع‌آوری شده است، نام روستایی که این داده‌ها از آن‌جا جمع‌آوری شده ذکر شده است.

au	أو (موت)	D	د	g	گ
ei	ای (دی)	N	ن	x	خ
ou	أو (جو)	L	ل	q	ق/غ
ai	آی (بیای)	R	ر	ʔ	ع
		S	س/ص/ث		

۱- دوری از وطن

استان خراسان جنوبی در منطقه‌ای گرم و خشک واقع شده و نزولات جوی در این منطقه اندک است. گرما و بی‌آبی، مردم این منطقه را سخت‌کوش و پرتلاش بار آورده است. کم‌آبی و خشکسالی‌های مداوم موجب شده کشت و زراعت در این منطقه کم رونق باشد در نتیجه، افراد مجبورند برای ادامه زندگی و کسب درآمد، ترک دیار کنند. از این رو، "مهاجرت و اختیار غربت بیشتر در نتیجه ناداری و درماندگی" (ناصح، ۱۳۷۹: ۱۸) است، نه یک خواسته قلبی:

جوون بودم جوون خوش کلامی به ناداری مُره^۱ بردن غلامی
 الهی روی ناداری بسوزه به هر کس می رسم می دُم سلامی

javon budom javone xoš kalāmī be nadārī mora bordan qolāmi
 elāhī ruye nādārī besuze be harkas mīresom mīdom salāmī

(روستاهای اطراف خوسف)

به همین دلیل، درد دوری از وطن و حس غربت، یکی از اصلی‌ترین مضامین فراقی‌ها می‌باشد. در فراقی‌ها، «وطن» آشنا و عزیز، تصویر می‌شود و غیر وطن ناآشنا و غریب. به گفته ناصح (۱۳۷۹: ۱۷) "شاید وطن در ذهن عامه معنی محدود و مخصوصی داشته باشد و از پیرامون شهر و روستایش فراتر نرود، اما در دل او از هر چیز عزیزتر، سرزمین است؛ جایی که نه می‌توان فراموشش کرد و نه می‌توان کرانه‌مندش دانست".

در فراقی‌هایی که مضمون غریبی دارند، فرد از زندگی در غربت احساس ناراحتی می‌کند و تجربه حس غریبی برای او بسیار ملال‌آور و دردناک است. به همین دلیل ترکیبات و واژه‌هایی مانند «نالیدن»، «غریبی»،

^۱. من را

«درد»، «دریا/سیلاب غم»، «خون جگر»، «زرد و زار»، «زهرمار» و «زخم مار» که همه دارای بار معنایی منفی هستند، در این دوبیتی‌ها بسیار دیده می‌شود:

غریبی چون وطن شد مَن نَنالم
دلم دریای غم شد چو نَنالم
همه ی شیشه های درِ دِ بسته
پُر از خونِ جگر شد چو نَنالم

qarībī čon vatan šod mo nanālom
hameiye šīše hāye dar de basta

delom daryāye qam šod ču nanālom
por az xune jegar šod ču nanālom

(روستای سیدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

غریبی که وطن شد م^۱ چه ساژم
دلم سیلابِ غم شد م^۱ چه ساژم
هزار و هفتصد جوم^۲ پیاله
پُر از خون جگر شد م^۱ چه ساژم

qarībī ke vatan šod mo če sāzom
hezāro haftsad jume pīāle

delom seilābe qam šod mo če sāzom
por az xune jegar šod mo če sāzom

(ناصر، ۱۳۷۷: ۲۴۴)

غریبی زرد و زاره تو^۳ نَنالم
غریبی در میون آب و آتش
غریبی زهر ماره تو نَنالم
میون آب و آتش تو چه ساژم

qarībī zardo zāre tou nanālom
qarībī dar mīyone ābo āteš

qarībī zahre māre tou nanālom
mīyone abo ateš tou če sāzom

(روستاهای اطراف خوسف)

خیابان های تهران لاله زاره
به دل گفتم من مسکین غریبم
برای من بهتر، زخم ماره
به مثل من هزاران صد هزاره

xīyāban hāye tehrān lāle zāra
be del goftom mane meskīn qarībom

barāye man behtar, zaxme māre
be mesle man hezāron sad hezāre

(روستای باغ سنگی، بخش درح، شهرستان سربیشه)

۱. من
۲. جام
۳. چطور

در فراقی‌ها، ارزشمندی وطن آن قدر زیاد است که واژه‌هایی مانند «خار»، «خاک»، «گدا» و «فقیری» که معمولاً دارای بار معنایی ضمنی منفی هستند، وقتی در ارتباط با وطن باشند، بار معنایی مثبت پیدا می‌کنند و در عوض واژه‌های «ملک سلیمان»، «لاله»، «ریحان»، «عزیز مصر»، «طلا»، «نقره»، «فیروزه» و «شهد و شکر» که معنای ضمنی مثبت دارند، چون در ارتباط با غربت قرار می‌گیرند، بار معنایی ضمنی منفی می‌گیرند:

خاک وَطَه از مُلک سُلیمو بهتر خارِ وَطَه از لاله و ریحو بهتر
یُسف که دَ مصر شد عزیزِ مصر گر بود گدا به خاک کَنعو بهتر

xāke vata az molke soleimo behtar
yosef ke da mesr šod azīze mesr

xāre vata az lāle vo reiho behtar
gar bud gedā be xāke kanʔo behtar

(ناصر، ۱۳۷۹: ۸۸)

دَ غربت اگر کس بِمونه کاهه گر کوه بُوَه از او نَمونه کاهِ
گر مُلک سُلیمو به غریبو بِدهم تا نوم وَطَه بِرم وَر آره^۱ آه

da ghorbat agar kas bemuna kāhe
gar molke soleimo be qarībo bedehem

gar kuh bova az ʔu namuna kāhe
tā nume vata barem var āra āhe

(همان: ۱۸۴)

اگر تَشْت طلا گیرن، غریبی ز فیروزه سَرا سازن، غریبی
اگر دورِ غریب رَ نقره گیرن هنوز هم داد و بیداد از غریبی

agar tašte telā gīran qarībī
agar dore qarīb ra noqra gīran

ze fīruza sarā sāzan qarībī
hanuz ham dādo bīdād az qarībī

(روستاهای اطراف خوسف)

غریبی گشته یُم، مثل وطن نیس دَ غم خورده کسِ مُوندن مَن نیس
اگر شد^۲ و شکر نوشی دِ غُربَت به مُوندنِ فقیریِ وَطَن نیس

qarībī gašta-yom, mesle vatan nīs
agar šado šekar nušī da qorbat

de qam xorda kasī munande man nīs
be munande faqīrīye vatan nīs

(ناصر، ۱۳۷۷: ۳۳)

^۱. تا نام وطن بر من برآید (به گوش من برسد)

^۲. شهد

برای کسی که به غربت رفته، زندگی در غربت بسیار دشوار می‌نماید و چون نمی‌تواند در وضعیت خود تغییری ایجاد کند، از این ناتوانی ابراز درماندگی و استیصال کرده و ناله سر می‌دهد؛ این درماندگی و استیصال در فراقی‌هایی که می‌خواند، منعکس می‌شود. «سر در گریبان بودن»، «دست بر دامن بودن»، «حیران بودن در کار»، «در گِل ماندن»، «سرگشته بودن» و کاربرد افعال منفی مانند «نمی‌توانم» از اوج درماندگی و استیصال در غریبی خبر می‌دهد:

غریبم دَ غریبستو بَموندُم	دو دَس وَر دَمَنُ حِیرو بَموندُم
دو دَس وَر دَوْمَه وَ سَر دَ گَریبو	مِیونِ عَالَمِ حِیرو بَموندُم

qarībom da qarībesto bemandom
do das var duma vo sar da garībo

do das var dumano heiro bemandom
mīyone ālamī heiro bemandom

(همان: ۱۵۷)

نمی تانم غمت وَر دارم از دل	نمی تانم بسازم دورم منزل
نمی تانم دمی بی تو نشینم	به پایم تا به زانو مانده در گل

nemītānom qamat var dārom az del	nemītānom besāzom, durom manzel
nemītānom damī bī to nešīnom	be pāyom tā be zānu mānde dar gel

(صدای خراسان جنوبی، چکه، ۱۳۹۱/۲/۱۷، روستای چرمه - سرایان)

خداوندا، دل ما غم گرفته	به کوره مان که دود و دم گرفته
به پیش چشم ما حاصل بکاری	غریبی دامنم محکم گرفته

xodāvandā dele mā qam gerefta
be pīše čašme mā hāsel bekārī

be kure māne ke dudo dam gerefta
qarībī dāmanom mohkam gerefta

(روستای کمنجان، بخش سده، شهرستان قاینات)

گاه شخص دور از وطن، آوارگی و بخت بد خود را نتیجه تقدیر می‌داند:

افکنده به غربت فلک بی باکم	آواره نموده گردش افلاکم
یا رب ز کدو چشمه بنوشم آب	یارب به کدو دیار باشه خاکم

afkande be qorbat falake bī bākom
yā rab ze kadu češma benušom ābe

āvāra nemude gardeše aflākom
yā rab be kadu dīyār bāša xākom

و نقلی دیگر از این بیت:

یارب به کدو مُلک کُنن در خاگم

یارب به کدو چشمه روم آب خورم

yā rab be kodu češma ravom āb xorom

yā rab be kodu molk konan dar xākom

(ناصر، ۱۳۷۹: ۱۳۱)

در کوچه ی غم بگشت و مار^۱ و دی کرد^۲

دیدى که فلک چه بر ما بیدادی کرد

دوستا بگرستن دشمنای شادی کرد

طوقی بزد و نهاد بر گردن ما

dīdī ke falak bar mā če bīdādī kard
touqī bezado nahād bar gardane mā

dar kučeye qam begašto mār vadī kard
dustā begerestan došmanā šādī kard

(روستای سیدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

فلک دور از دیار انداختی ما ر

فلک تار^۳ متار^۳ انداختی ما ر

چنین بی خانمان انداختی ما ر

فلک دود کبود از تو بلند شو

falak tāro matār andāxtī mā ra
falak dude kabud az to boland šu

falak dur az dīyār andāxtī mā ra
čēnīn bī xāne-mān andāxtī mā ra

(روستاهای اطراف خوسف)

«آبروداری» در باور مردم خراسان جنوبی از مفاهیم ارزشمند است و در اندیشه آنها، «غربت» سرزمین مردمان ناآشناست و کارکردن برای مردمان ناآشنا و زندگی با غیر، موجب شرمندگی است:

غریب بفتادیم در مُلک مردم

غریبی در غریبی دست به گندم

جفای خور کیشم یا ننگ مردم

غریب بفتادیم آشنا نمی شوم

qarībī dar qarībī dast be gandom
qarīb beftāda-yom āšnā nemīšom

qarīb beftāda-yom dar molke mardom
jafāye xor kešom yā nange mardom

(روستای گلیان، بخش مرکزی شهرستان بیرجند)

نالها و ابراز احساسات فرد در بیان علاقه‌اش به وطن و درد دوری از آن، گاه محدود به بیان غصه‌ها و دردها در غربت نمی‌شود و بُعدی سیاسی - اجتماعی به خود می‌گیرد و از بی‌توجهی دولت و حکومت خود در

۱. ما را

۲. پیدا کرد

۳. تار و مار کردن، دور از هم انداختن

گذشته گله می‌کند که اگر دولت، شرایط را برای کارکردن در وطن فراهم می‌کرد، او مجبور به ترک وطن نمی‌شد و بنابراین، فراقی او فریاد اعتراضی می‌شود به ناتوانی دولت در تولید کار در محل زندگی‌اش:

گر دولت وَر قرار می‌بُو مارَ با شهر کَسُو چه کار می‌بُو مارَ
با شهر کَسُو وُ با دیار مردم دَ خونه ی ما قرار می‌بُو مارَ

gar doulate var qarār mību mā ra bā šahre kasu če kār mību mā ra
bā šahre kasu vo ba dīyāre mardom da xuneye mā qarār mību mā ra

(ناصح، ۱۳۷۹: ۸۶)

فردی که عاشق وطن و تمام متعلقات به آن است، هیچگاه رضایتی به ترک دیار و یار ندارد مگر اینکه از جانب دولت مجبور به ترک دیار شود و زمانی تن به این اجبار می‌دهد که دیگر تاب و توان ماندن نداشته باشد:

مُ ترک یار خو کی می‌کنم کی مگر حاکم کنه، این کار ما نی
مُ ترک یار خو هیچ وقت نخوی کرد مگر در ترگهای^۱ مو کنند نی

mo tarke yāre xo kei mīkonom kei magar hākem kona īn kāre mā nei
mo tarke yāre xo hīčvaqt nexoy kerd magar dar targehāye mo konan nei

(روستاهای اطراف خوسف)

پیش‌تر ذکر شد که مردمان خراسان جنوبی سخت‌کوش، پرتلاش و باایمان‌اند؛ از این رو، می‌توان بازتاب باورهای دینی و مذهبی‌شان را نیز در فراقی‌هایی با مضمون غریبی مشاهده کرد. فرد غریب در غربت نمی‌تواند با مردم ناآشنا، آشنا شود و با آن‌ها از دردها و غم‌هایش بگوید؛ بنابراین دردِ دل‌هایش را خطاب به مسلمانان می‌گوید. در باورهای مذهبی مردم، مسلمانان با هم پیمان برادری دارند و بر این اساس، او مسلمانان را به خود نزدیک می‌داند و درد و غم‌هایش و ناتوانی‌اش در بازگشت به وطن را برای آنان بازگو می‌کند:

مسلمونا دَلَم را غم گرفته به کوه مانه^۲ که دود و دم گرفته
رفیقا گر نمی‌دانی بدانی غریبی دامنم محکم گرفته

mosalmonā delom rā qam gerefte be kuh māne ke dudo dam gerefte
refīqā gar nemīdānei bedānei qarībī dāmanom mohkam gerefte

(صدای خراسان جنوبی، چگه، ۱۳۹۱/۲/۱۳، روستای فورگ)

^۱. رگ‌ها

^۲. می‌ماند

به دستِ ترکمن افتاده‌یُم مُ
چو آهو بر کمین افتاده‌یُم مُ

مسلمانا مسلمان زاده‌یُم مُ
به دست ترکمند نامناسب

mosalmānā mosalmān zāda-yom mo
be daste torkamande nā monāseb

be daste torkaman oftāda-yom mo
čo āhu bar kamīn oftāda-yom mo

(روستاهای اطراف خوسف)

اعتقاد به نفرین و دعای خیر، یکی دیگر از باورهای مذهبی افراد می‌باشد که در فراقی خوانی بازتاب می‌یابد. مردم بر این اعتقادند اگر کسی در حق شان دعای بد یا نفرین کند، عذاب الهی بر آنها نازل خواهد شد که در فراقی زیر، زندگی در غربت و دوری از پدر، مادر، قوم و تبار عقوبت نفرین دیگران عنوان شده است:

بی مادرُ بی پدر به یگ بار^۱ شدُم
آیا به دعایِ که گرفتار شدُم

د شهر غریبُ دور، بیمار شدُم
بی مادرُ بی پدرُ بی قومُ تبار

da šahre qarībo dur, bīmār šedom
bī mādarō bī pedarō bī qoumo tabār

bī mādarō bī pedar be yag bār šedom
āyā be doāye ke gereftār šedom

(همان: ۱۱۴)

از طرف دیگر در بعضی از فراقی‌ها، کسانی که باعث جدایی از وطن و نزدیکان و غم و درد در غربت شده‌اند، نفرین می‌شوند:

گوشتان مُ رَ به اُستخون آورده
هرکه، که جدایی به میون آورده

غربت که مُ رَ به جون آورده
تا باشم دعای بد خواهم کرد

qorbat ke mo ra be jun āvarde
tā bāšom doāye bad xāhom kard

guštāne mo ra be ostoxon āvarde
har ke, ke jodāyī be mīyon āvarde

(روستای سیدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

چه تخته به زیرِ خاک نمکسار شوَه
شالله به دعایِ بد گرفتار شوَه

راهِ غربت که سرنگوسار شوَه
هر که که جدایی به میو^۲ آورده

rāhe qorbat ke sarnegusār šava
har ka ke jodāyī be mīo āvorda

če taxte be zīre xāk namaksār šava
šāllā be doāye bad gereftār šava

۱. یکباره

۲. میان

درخواست دعا برای برگشتن به وطن نیز در فراقی‌ها به چشم می‌خورد:

دعای ک ^۱ که دَ غربت نَمیرُم	شمال کوه تربت کرده پیروم
که یگ بارِ گِده ^۳ رویت ببینم	دعای ک ^۲ مِ آیم سلومت ^۲

šomāle kuhe torbat karde pīrom	doāyī ko ke da qorbat namīrom
doāyī ko ke mo āyom salumat	ke yag bare gede ruyat bebīnom

(ناصح، ۱۳۷۷: ۲۴۲)

آداب به خاک سپاری و عزاداری از دیگر مواردی است که در فراقی‌های مربوط به غربت آورده می‌شود. "در عزاداری‌های خراسان، صاحب عزا و ارحام و خویشان نزدیک میت، پیشاپیش تابوت و اقوام دور و دوستان و آشنایان وی از دنبال تابوت حرکت می‌کنند" (شکورزاده، ۱۳۴۶: ۱۷۹)، و این محارم هستند که فرد را داخل قبر می‌گذارند. این شیوه عزاداری و به خاک سپاری، نشان دهنده اهمیت اقوام و نزدیکان در انجام مراسم است. به همین دلیل، غریب از مرگ در غربت و در تنهایی مردن هراسناک است و آن را خفت و خواری می‌داند، در اندیشه او حتی اگر پادشاهی در غربت بمیرد، او نیز بی‌کس است، با خفت و خواری به قبرستان برده می‌شود و آن چنان که شایسته پادشاهی است، آداب و تشریفات برای عزاداری‌اش انجام نخواهند شد:

غریبان خوار و زارند	به نزد هیچ کس قریبی ندارند
اگر شاهی بمیرد از وطن دور	به خواری می‌برندش جانب‌گور

qarībān xāro zāran	be nazde hīč kas qorbī nedārand
agar šāhī bemīra az vatan dur	be xārī mībarandaš jānebe gur

(روستای گل، شهرستان خوسف)

تابوتِ غریبو به درِ دروازه	اصل و نسبِ غریبه کس نشناسه
گر و ر سرِ او تاجِ مَنور باشه	نومِ خوشِ او غریبِ بی کس باشه

tābute qarībo be dare darvāza	aslo nasabe qarība kas našnāsa
gar var sare zu tāje monavvar bāša	nume xoše zu qarībe bīkas bāša

(ناصح، ۱۳۷۹: ۲۰۷)

۱. کن
 ۲. سلامت
 ۳. دیگر

غریب نگران است چه کسی مراسم‌های غسل و دفنش را انجام خواهد داد:

در غربت اگر مرگ بیایه به سر مٌ کی گور کنه و کی بشویه جسد مٌ
تابوت مٌ رَ جای بلند بگذاری شاید که خوره باد وطن ور جسد مٌ

dar qorbat agar marg bīāya be sare mo kī gur kona kī bešuya jasade mo
tābute mo ra jāye boland bogzārey šāyad ke xora bāde vatan vār jasade mo
(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

اگر در غربت درد بگیره بدنم کی غسل دهد، که بیرد که بدوزد کفنم
تابوت مٌ رَ^۱ جای بلند بگذارید شاید که خوره باد وطن ور بدن مٌ

agar dar qorbat dard begīra badanom kī qosl dahad ke beborrad ke beduzad kafanom
tābute mo ra jāye boland bogzārīd šāyad ke xore bāde vatan var badane mo
(روستای گل، شهرستان خوسف)

مسلمانا که در پی جور کاتم برای دیدن فرزند و قوماتم هلاکم
از او ترسم که در غربت بمیرم عزیزانم بیایند و شناسند خاکم

mosalmānā ke dar pey jore kātom borāye dīdane farzando qoumānom halākōm
az ʔu tarsom ke dar qorbat bemīrom azīzānom bīyāyando našnāsand xākōm
(روستای گل، شهرستان خوسف)

به همین دلیل می‌خواهد اگر در غربت از دنیا رفت او را به وطنش برگردانند و در آنجا دفن کنند:

مٌ مِمِ نان سورگ رِ نان سورگ رِ مٌ مِمِ مردمای خوب سورگ رِ
اگر بمیرم روزی در غریبی مٌ مِمِ خاک قبرستان سورگ رِ

mo mayom nāne surg re nāne surg re mo mayom mardomāye xube surg re
agar bemīrom ruzī dar qarībī mo mayom xāke qabrestāne surg re
(صدای خراسان جنوبی، چگه، ۱۳۹۱/۳/۶، روستای سورگ)

^۱. مرا، من را
^۲. می‌خواهم

نَمِیْم غصه و ننگون بیرجند
نَمِیْم خاک قبرستون بیرجند

نَمِیْم^۱ نون بیرجند نون بیرجند
اگر روزی بمیرم شهر بیرجند

nemayom nune bīrjand nune bīrjand
agar ruzī bemīrom šahre bīrjand

nemayom qose vo nangune bīrjand
nemayom xāke qabrestune bīrjand

(روستاهای اطراف خوسف)

بخش دیگری از فراقی، مربوط به ناله‌های مادری است که در فراق فرزند به غربت رفته می‌خواند. فرزند نیز از فراق مادر نالان است و با توجه به این باور مذهبی که دعای مادر در حق فرزند مستجاب می‌شود، از مادر درخواست دعا می‌کند:

مبادا در سفر مادر، بمیرم
مکن مادر فراموش از دعایم

بیا مادر تو را در بر بگیرم
رؤم در غربت، بیایم یا نیایم

bīā mādar to ra dar bar begīrom
ravom dar qorbat, bīāyom ya nayāyom

mabādā dar safar mādar bemīrom
makon mādar farāmuš az doāyom

(روستای گل، شهرستان خوسف)

و مادر برای موفقیت او در سفر، دعای خیر می‌کند:

ای دیده بینای خدا همراهت
امید به فردای خدا همراهت

مادر که مری مَره خدا همراهت
مادر ز فراق تِه^۲ کبابه دلِ مُم

mādar ke merī mare xodā hamrāyat
mādar ze ferāqe te kabābe dele mo

ei dīdeye bīnāye xodā hamrāyat
ommīd be fardāye xodā hamrāyat

(همان: ۶۵)

مادر پس از رهسپار کردن فرزندش ناراحت می‌شود و رفتن او را به منزله آواره کردن خود و ظلمی در حق خود می‌داند:

به شهر مردمان آواره کردم
ستم وَر حق خو بیچاره کردم

حالا مادر شما ر^۳ سی سآله کردم
به شهر مردمان رو وَر غریبی

^۱. نمی‌خواهم

^۲. تو

^۳. را

hala mādar šomār sī sāle kardom
be šahre mardomān ru var qarībī

be šahre mardomān āvāre kardom
setam var haqe xo bīčāre kardom

(روستای گل، شهرستان خوسف)

و بزرگترین آرزویش دیدار فرزندش است که دوای درد اوست:

سِیبِ بفرِس که مادرت بیمارِه
وَرخیزُ بیا اگر هزارت کارِه
سِیبِ وَربارِه چندنش دِشخواره^۱
وَرخیزُ بیا که نوبتِ دیداره

var xīzo bīyā agar hezārat kāra
sībe var bāra čendaneš dešxāra

sībe beferes ke mādaret bīmāra
var xīzo bīā ke noubate dīdāra

(همان: ۱۹۶)

اونجا که تویی نهال بهی بسیارِه
نه بیمار نه حاجتی به نارِه
یکی بفرست که مادرت بیمارِه
وَرخیز و بیا که معطلِ دیداره

zunjā ke toyī nahāl behī besyāra
na bīmār na hājatī be nāra

yakī befres ke mādaret bīmāra
var xīzo bīā ke maḡtale dīdāra

(روستای سیدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

بیا مادر که دل دیدار مایه^۲
چه چی ها که بر کشتی نشینه
چو بیماری که آب نار مایه
که کشتی ر شمال باد مایه

bīyā mādar ke del dīdār maya
če čīhā ke bar kaštī nešīna

čo bīmārī ke ābe nār maya
ke kaštī ra šomāle bād maya

(روستای سیدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

هم چنین وقتی فرزندش برای خدمت سربازی به شهر دیگری می‌رود، مادر به انتظار فرزند می‌نشیند:

کی بو^۳ که از سفر باز آیی
چگمای تو خو گردِ بیابو دارِه
چگمه بکشی بند قُبا بگشایی
رخسار تو خو درد غریبو دارِه

key bu ke az safar bāz āyī

čagma bekešī bande qobā bogšāyī

۱. سیبی که بالای درخت است چیدنش دشوار است

۲. می‌خواهد

۳. بُود، باشد

čagmāye to xo garde bīābo dara

roxsāre to xo dared qarībo dara

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

فرزند نیز در غربت به یاد مادر که سنگ صبور همه دردها و غم‌های فرزند است، فراقی می‌خواند و در ناله‌هایش مادر را مورد خطاب قرار می‌دهد، یادگاری‌های مادر را عزیز می‌شمارد و برای تسکین دردهایی که دارد، حضور مادر را آرزو می‌کند:

غریبی کجا مُر انداخت مادر

غریبی را به کوی کاخ، مادر

جگر را می‌کنه سوراخ مادر

غریبی رَ دست کَم نگیری

qarībī ra be kuye kāk, mādar

qarībī koja mor andāxt mādar

qarībī ra daste kam nagīrī

jegar ra mīkone surax mādar

(روستاهای اطراف خوسف)

چو ابر تیره بر رویِ هوايِم

غریبِم، مُ غریبی بی نوایِم

چو آهو برّه از مادر جدایِم

چو ابر تیره بر مُلک مردَم

qarībom mo qarībī bī navāyom

čo abre tīre bar ruye havāyom

čo abre tīre bar molke mardom

čo āhu barre az mādar jodāyom

(روستای گوی، بخش درح، شهرستان سریشه)

از او گوشواره های زر نگاری

شمار داشتَم ز مادر یادگاری

که شاید این دلم گیره قراری

گهی بوسَم گهی در دیده مالَم

šomār dāštom ze mādar yādegārī

az zu gušvāre hāye zar negārī

gahī busom gahī dar dīde malom

ke šāyad īn delom gīra qarārī

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

که دستِ خور گزاره رو سرِ مُ

سرُم درد می‌کنه گو مادرِ مُ

که شاید خوب شو دردِ سرِ مُ

که دست خور گزاره وَر نداره

sarom dard mīkona ku mādare mo

ke daste xor gozāra ru sare mo

ke daste xor gozāra var nedara

ke šāyad xub šava darde sare mo

(صدای خراسان جنوبی، چکّه، ۱۳۹۱/۲/۱۳، روستای سهل آباد- نهبندان)

آرزویش این است که بتواند در کنار مادر باشد تا از غم دوری نجات یابد و برای این کار گاهی از دوستان و هم‌ولایتی‌هایش کمک می‌خواهد تا او را به مادر برسانند:

وای رفیقا جمع شوین ای تاج سر من ای بیره کوی^۱ غم از جگر من
ای رفیقان هر کدام ای میوه ولایت رسانی دست م^۲ به مادر من

vāy refīqā jam šavīn ei tāje sare man ei beborrei kuye qam az jegare man
ei rafīqān har kodom ei mīvei velāyat resānī daste mo be mādare man
(شبکه استانی خاوران، رو وِر آفتو، ۱۳۸۹/۸/۴، روستای بشگز)

امروز دِلَم هوایِ مَادَر کرده مرغِ دِل م^۳ هزار و یگ پر کرده
هر که که مَرَه به پیشِ مَادَر بیره مُونندِ کَسست^۲ که حجّ اکبر کرده

emruz delom havāye mādār kerda morqe dele mo hezāro yeg par kerda
har ke ke mora be pīše mādār bebare munande kasest ke hajje akbar kerda
(همان: ۱۸۷)

در پایان این بخش لازم به ذکر است که فراقی تنها توسط کسی که ترک وطن کرده خوانده نمی‌شود، بلکه از جانب افرادی که در وطن هستند نیز به یاد عزیزان سفر کرده‌شان خوانده می‌شود:

دلی دارم که از غم وا نمی‌شه کسی همدرد م^۳ پیدا نمی‌شه
کس همدرد م^۳ رفته به غربت کلیدم گم شده در وا نمی‌شه

delī darom ke az qam vā nemīše kasī hamdarde mo peidā nemīše
kase hamdarde mo rafte be qorbat kelīdom gom šode dar vā nemīše
(روستای سیدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

دَ غَرِبَت م^۳ گلِ بادوم دارم نه شَو^۳ خواب^۳ نه روز آروم دارم
شما که می رَوَن رو وِر غریبی به دستِ یارِ خُو پیغوم دارم

da qorbat mo gole bādum darom na šou xābo na ruz ārum darom
šomā ke mīraven ru var qarībī be daste yāre xo peyqume darom
(ناصر، ۱۳۷۷: ۱۸۴)

۱. کوه

۲. کسی است

۳. شب

دل‌تنگمُ دل‌گشایِ مُ دَ سَفَرِه
بیمارمُ ناتوو وُ جُو^۱ دَ خطرِه
هرکه که ز حالِ دلِ مُ باخوَرِه^۲
دَ شهرِ کَسو^۳ وُ دَ دیارِ دِگرِه

del tangomo del gošāye mo da safare
har ke ke ze hāle dele mob bā xavare

bīmāromo nātavo vo jo da xatare
da šahre kaso vo da dīyāre degare

(ناصح، ۱۳۷۹: ۱۹۸)

۲- جدایی

در بخش قبل، فراقی‌هایی بررسی شد که به یاد وطن خوانده می‌شود و گفته شد که علتِ غربت و دوری از وطن، نوعی اجبار و اضطراب است برای ادامه زندگی و کسب درآمد؛ فرد حق انتخابی ندارد و مجبور به ترک وطن می‌شود.

در این قسمت فراقی‌هایی بررسی می‌شود که در فرهنگ شفاهی مردم خراسان جنوبی، در فراق یار خوانده می‌شوند. گلشنی فومنی (۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۰۲) درباره ترانه‌ها و اشعاری که در هجران و فراق یار سروده می‌شوند می‌گوید: "در اشعار و ترانه‌های محلی برخی جوامع، از سوز هجران، ناله‌های فراق و بی‌وفایی یار و نظیر آن‌ها خبری نیست و یا به ندرت پیدا می‌شود؛ زیرا ... تمایلات جنسی برای آن‌ها از جمله اسرار نیست. اما در میان اقوام و قبایل روستاها و صحراهای ایران، جوانان و رؤسای خانواده‌ها سخت تحت تأثیر فرهنگ و خرده فرهنگ خود هستند و این فرهنگ در ارتباط با احساسات ملی و قیود دینی است... و هرگونه روابط عاشقانه... در این فرهنگ جزء محرمات است و اقدام به آن دور از تقوی و پرهیزگاری است... به همین مناسبت است که اکثر ترانه‌های محلی ما گویای سوز و گداز عاشق و گاهی هم همراه با ناله از بی‌وفایی یار یا گله از پدر و مادر معشوق و نظیر این‌هاست. چرا که احساسات جمعی ناشی از فرهنگ یا خرده فرهنگ جامعه، کاملاً در احساسات عاشقانه فردی تأثیر دارد".

تحت تأثیر این فرهنگ، عاشق که امیدی به دیدن یار ندارد از سر درماندگی غمگینانه می‌خواند:

دوری ز بَرَم از تو خبر نیس مُرِه^۴
می سوزم و چاره ی دگر نیس مُرِه
خواهم که ز جانب تو پرواز کنم
اما چه کنم که بال و پر نیس مُرِه

۱. جان

۲. با خبر

۳. با خبر

۳. کسان، دیگران

۴. مرا، من را

durī ze barom az to xabar nīs mo re
xāhom ke ze jānebe to parvāz konom

mīsuzomo čāraye degar nīs mo re
amā če konom ke bālo par nīs mo re

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

اما آرزوی دیدار برای او بزرگترین آرزوست:

او قدر که زمی^۲ ریک^۳ بیابو داره

او قدر^۱ که هوا قطره ی بارو داره

دیدار ز دیدار تو ار مو^۵ داره

او قدر که پره د پشت مرغوی^۴ هوا

oqzar ke havā qatreye bāro dara
oqzar ke para da pošte morqoye havā

oqzar ke zamī rīke bīābo dara
dīdār ze dīdāre to armo dara

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

تمنای او برای دیدار یار به حدی است که این جدایی را ظلمی بزرگ می‌داند:

بری دیدارِ ته دل می گُنه غش

بیابو در بیابو دَش^۶ در دَش

مگر در کوفه و د شام بگذش

چنی ظلم که وَر ما و ته کردن

bīyābo dar bīyābo daš dar daš
čenī zolmī ke var mā va te kardan

berey dīdāre to del mīkone qaš
magar dar kufe vo da šam bogzaš

(ناصر، ۱۳۷۷: ۴۰)

از جمله مشاغلی که موجب دوری از یار و دیار می شود، شترداری و چوپانی است. در این گونه مشاغل، ارتباط فرد با حیواناتی چون شتر، سگ و گوسفند بسیار زیاد است. از این رو، غم‌هایش را برای آن‌ها بازگو می‌کند. به طور کلی در ترانه‌ها و باور عامیانه "حیوانات سنگ صبور عشاق‌اند و در خاموشی نجیب خود، به شور و شوق و نیاز و طلب و بی‌تابی‌های آن‌ها گوش می‌دهند... ساربان، عواطف و احساسات رنج آلود خود را با شترش گره می‌زند" (پناهی سمنانی، ۱۳۷۶: 301 – 302) و شتر را با خود هم درد می‌داند: درد شتر سنگینی بار است و درد ساربان سنگینی غم دوری از یار:

۱. آنقدر

۲. زمین

۳. ریگ

۴. مرغان

۵. آرزو

۶. دشت

بِنَالِمِ هَر دِ تَا مَنزَل بَه مَنزَل
مُ هَم نَالِمِ كَه دُور اُفْتَادُمِ اَز دِل

شتر از بار می ناله مُ از دل
شتر ناله که مُ بارُمِ گِرَوَنَه

šotor az bār mīnāle mo az del
šotor nāle ke mo bārom geruna

benālem har do tā manzel be manzel
mo ham nālom ke dur oftādom az del

و نیز روایتی دیگر از این فراقی

بِنَالِمِ هَر دِ تَا مَنزَل بَه مَنزَل
مُ مِ نَالِمِ كَه یَارُمِ مَونَدَه دُمِبَال

شتر از بار می ناله مُ از دل
که کوگ^۱ می ناله از سنگینی بار

šotor az bār mīnāle mo az del
ke kug mīnāle az sangīniye bār

benālem har do tā manzel be manzel
mo mīnālom ke yārom monde dombāl

(ناصح، ۱۳۷۷: ۹۴)

چوپان نیز هنگام چرا، در کنار گوسفندانش نی به لب می گیرد و با خود از درد فراق می خواند:

بزن نی را که دوره منزل مَن
که دور افتاده یار جاهل مَن

بزن نی را که غم داره دل مَن
بزن نی را مُقامش را مَگردون

bezan nei rā ke qam dāre dele man
bezan nei rā moqāmaš rā magardon

bezan nei rā ke dure manzele man
ke dur oftade yāre jāhele man

(شبکه استانی خاوران، رو وِر اُفتو، ۱۳۸۹/۸/۴، روستای بشگز)

یکی دیگر از دلایل جدایی مرگ است. در فرهنگ این مردم داغ فراق رفتگان تقدیر الهی دانسته می شود و فرد آگاه است که بازگشتی نیست، اما تحمل درد فراق زندگان، وقتی از زمان بازگشت اطلاعی نداشته باشی، بسیار دشوارتر می نماید:

فراقِ زنده داغِ مرده دارُم
فراقِ زنده رَ تا کیِ بدارُم

تا هر چه که بنالم ناله دارُم
که داغِ مرده خُو حکمِ خدایه

tā har če benālom nāle darom
ke dāqe morde xo hokme xodāye

ferāqe zende dāqe morde darom
ferāqe zende rā tā kei bedarom

(روستای گل، شهرستان خوسف)

^۱ کوگ: (لوک) شتر باربر - به شتر نر لوک می گویند.

گاهی انتظار دیدار بسیار طولانی می‌شود و عاشق که از دیدن یار ناامید گشته، از خدا می‌خواهد امکان دیدن یار را در خواب فراهم کند، تا قدری آرام شود. به گفته گلشنی فومنی (۱۳۸۶: ۱۶۷) "در ترانه‌های عامیانه، خواب و خوابیدن به یاد یار، تنها وسیله‌ای است که شاید از آن طریق به وصال معشوق برسد".

نگارم رَ پَرَنشو^۱ خواب دیدم به لب پایِ لب بالارَ گَزیدم
همو که از خدا درخواست کردم پریشو نیم شو دَ خواب دیدم

negārom ra paranšou xāb dīdom
hamu ke az xodā darxās kerdom

be lab pāyī labe bālār gazīdom
parīšou nīme šou da xāb dīdom

(ناصر، ۱۳۷۷: ۱۶۹)

اما دیدار در خواب، خیال است و واقعیت ندارد، بنابراین پس از بیداری غم عاشق دوچندان می‌شود:

شو نیس که دَ خو مَ نبینم رویت گردش نکنه باز سرُم وَر کویت
فریاد از او دم که بیدار شوُم بینم اثر نیس ز رنگ رویت

šou nīs ke da xou mo nebīnom ruyet
faryād az ʔu dame ke bīdār šavom

gardeš nakone bāze sarom var kuyet
bīnom asarī nīs ze range ruyet

(ناصر، ۱۳۷۹: ۶۶)

شب که روی تُوَر دَ خو بدیدم ز شوقِ روی تو از خو پریدم
شدم بیدار و گفتم دادِ بیداد ز درد و غم دو صد آهِ کشیدم

šabe ke ruye tor da xou bedīdom
šodom bīdār o goftom dāde bīdād

ze šouqe ruye to az xou parīdom
ze dardo qam do sad āhī kešīdom

(ناصر، ۱۳۷۷: ۱۶۹)

این درد دوچندان باعث می‌شود عاشق از معشوقش گله کند که چرا وقتی در واقعیت نمی‌تواند به دیدار یار برود، یادِ یار در تمامی لحظات خواب و خیال، همراه اوست:

تو که دوری مَ از دوری کبائِم چو مرغ کور سرگردو به آبم
تو که دوری نمی آیی بَر مَ چرا هر لحظه می آیی به یادم

^۱. پریشب.

to ke durī mo az durī kababom
to ke duri nemīāyī bare mo

čo morqe kur sargardo be ābom
čera har lahze mīāyī be yādom

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

در نهایت مسببان جدایی را لعن و نفرین می‌کند:

بُورم ای زبونِ پیرزنون رَ
که ورهم می زنه کار جوون رَ

بُورم م زبون ر م زبون رَ
خدایا تخم زن پیره ورناداز

beborrom mo zabun ra mo zabun ra
xodāyā toxme zan pīre varandāz

beborrom ī zabune pīrzanon ra
ke var ham mīzana kāre javon ra

(روستای گلیان، بخش مرکزی شهرستان بیرجند)

به نفرین خدا آفتی تو پیرزال
به دوزخ کله پا افتی تو پیرزال

الهی د بلا آفتی تو پیرزال
مره از یارم کردی جدا تو

elāhī da balā ofī to pīrzāl
mera az yāre me kardī jodā to

be nefrīne xodā ofī to pīrzāl
be duzax kalle pā ofī to pīrzāl

(همان: ۸۳)

دباره ور تنم جون اومد و رف
نگار با چش گریو اومد و رف

نگارم ور لب بون اومد و رف
خداوندا بمیرن قوم و خویشا

negārom var labe bun umado raf
xodāvandā bemīran qoumo xīšā

debāre var tanom jun umado raf
negār bā čaše geryo umado raf

(همان: ۵۱)

شوا د خونه و روزا و پرواز
که او تایی^۱ مره برده به شیراز

د تا گفتار بدم هر دو خوش آواز
الهی خیر نبینه مرد صیاد

de tā kaftar bodem har do xoš āvāz
elāhī xeir nabīne marde sayyād

šavā da xune vo ruzā va parvāz
ke zu tāye mera borde be šīrāz

(همان: ۹)

^۱. همتا، جفت

شبا دَ خونه و روز دَ بیابو
دل مار تا قیامت داغ کرده

دو تا بلبل بُودِم دَ طاقِ ایو
یکی سنگی زده مار^۱ طاق کرده

do tā bolbol bodem da tāqe eivo
yeki sangi zade mār tāq karde

šabā da xune vo ruz da bīyābo
dele mār ta qīyāmat dāq karde

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

گاهی نیز مسبب جدایی دست روزگار دانسته می‌شود و تقدیر الهی؛ گله و نفرینی ندارد و این جدایی را که از جانب خداوند صورت گرفته، با جان و دل می‌پذیرد:

مُ ر از جون شیرینم جدا کرد
که هر چه وَر سرم اومد خدا کرد

جدایی رَ نکرْدَم که خدا کرد
مُ از چرخ فلک گله ی ندارم

jodāyī ra nakardom ke xodā kard
mo az čarxe falak gelei nedarom

mo re az june širinom jodā kard
ke harče var sarom umad xodā kard

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

دَ محنت رنجُ صد بلا افتادُم
مُ ار کُجه اُمدم کجا افتادُم

صد حیف که مُ از تِه جدا افتادُم
تقدیر فلک کِس نمی دُنه دُرس

sad heyf ke mo az te jodā oftādom
taqdīre falak kas nemīdune doros

da mehnato ranjo sad balā oftādom
mo az koje omadom koja oftādom

(ناصر، ۱۳۷۹: ۱۰۹)

با همه این سختی‌ها و دردهایی که در فراق کشیده، شوق دیدار همچنان در وجودش هست و به انتظار بازگشت یار می‌نشیند:

به پای رخنه دیوار بودم
هنو دَ انتظار یار بودم

ستاره سر زد و بیدار بودم
طلوی صُبِ صادق که اثر کرد

setāre sar zad o bīdār budom
toluye sobe sādeq ke asar kard

be pāye rexneye dīvār budom
hanu da entezāre yār budom

(ناصر، ۱۳۷۷: ۱۵۸)

^۱ ما را

غمای دلبر مرا دیوانه کرده
که دلبر خدمت بیگانه کرده

سه پنجای^۱ راه چرمه دانه کرده
برین به مادر دلبر بگویی

sepanjāy rāhe čerme dune karde
berin be mādare delbar beguyei

qamai delbar marā dīvāne karde
ke delbar xedmate bīgāne karde

(صدای خراسان جنوبی، چگه، ۱۳۹۱/۲/۱۷، روستای چرمه)

و چون انتظارش به درازا کشیده، نگرانی‌اش را از بی‌وفایی یار ابراز می‌کند. این فراقی در مناطق مختلف خراسان جنوبی با مختصر تغییراتی، خوانده می‌شود و به جای «چرمه»، نام روستا یا محل خود را بکار می‌برند. برای مثال بیرجند، کلاته، مساری و

غمای دلبر مُر دیوانه کرده
که دلبر نامزد بیگانه کرده

سه پنجای راه بیرجند دونه کرده
بری به مادر دلبر بگویی

sepanjāy rāhe bīrjand dune karde
berei be mādare delbar beguyei

qamai delbar mora dīvāne karde
ke delbar nāmzade bīgāne karde

(روستاهای اطراف خوسف)

به مُ میگن فلونی خورده ای بنگ^۲
دلم به یار پارسالی شده تنگ

سر راهت نشینم با دل تنگ
نه بنگ خوردم نه دونم دونه بنگ

sare rāhet nešinom bā dele tang
na bang xordom na dunom duneye bang

be mo mīgan folunī xordeī bang
delom be yār parsālī šode tang

(همان: ۷۶)

در نهایت، سر راه یار، منتظر می‌ماند تا به محض رسیدنش از او استقبال کند:

خودم پیروم جوئیر از تو دارم
امید زندگونیر از تو دارم

بیا جانو که جانیر از تو دارم
اگر م مردمه ی صد ساله باشم

bīā jāno ke jānīr az to dārom
agar mo mordeye sad sāle bāšom

xodom pīrom javunīr az to dārom
omīde zendegunīr az to dārom

^۱. اسپند در گویش محلی

^۲. بنگ: نوعی ماده‌ی مخدر

نگایِ مرغِ ماهی می‌کنم مْ
جلوی اور^۱ فرشِ قالی می‌کنم مْ

نگاه راه پایین می‌کنم مْ
اگر دونم که یارم کی میای

negāhe rāhe pāyīn mīkonom mo
agar dunom ke yārom kei mīyāye

negāye morqe māhī mīkonom mo
jeloye zur farše qālī mīkonom mo

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

عریق ریزُ گلِ خندون بیایی
بگویم جان دلبر از کجایی

چو خوش باشد که تو از درِ درآیی
کنم دستانِ خور و گردن تو

če xoš bašad ke to az dar darāyī
konom dastane xor var gardane to

araq rīze gole xandun bīyāyī
beguyom jane delbar az kojāyī

(روستای خراشاد، بخش مرکزی شهرستان بیرجند)

عرق از چهره ی زرد تو گیرم
به دستمال کتوک^۲ گرد تو گیرم

بیا از درِ درآ دردِ تو گیرم
عرق از چهره ی زردت نچندم

bīā az dar darā darde to gīrom
araq az čehreye zardet načendom

araq az čehreye zarde to gīrom
be dastmāle katuk garde to gīrom

(روستای سیّدان، بخش قهستان، شهرستان درمیان)

نتیجه گیری

در مقاله حاضر دو مضمون عمده فراقی یعنی «غربت» و «جدایی» مورد بررسی قرار گرفت. با بررسی این فراقی‌ها مشخص شد که می‌توان انعکاس بسیاری از باورهای عامیانه، آداب و رسوم بومی و مذهبی مردمان استان خراسان جنوبی را در آن‌ها مشاهده کرد. برای مثال باور به برتری وطن و هر آنچه در آن است، احساس درماندگی و استیصال در غربت، باور به اتحاد و پیمان برادری مسلمانان، باور به دعای خیر خصوصاً از جانب مادر و نفرین، اهمیت قائل شدن برای مرگ و مسائل مربوط به عزاداری، احترام به بزرگان قوم و پیران و عشق به دلدار.

^۱ او را
^۲ کتانی

سادگی و صراحت بیان مردم عامه، در این فراقی‌ها مشهود است. با خواندن این فراقی‌ها، فرد آرزوها و آمالش را بیان می‌کند، از دردها و غصه‌های خود می‌گوید و در فراقی‌هایش هر چیزی را که دارای اهمیت است و به آن عشق می‌ورزد، برجسته می‌کند. در فراقی‌ها از واژگانی استفاده می‌شود که در طبیعت و یا در زندگی روزمره روستایی وجود دارد: آب، خاک، باد، کبوتر، بلبل، مرغ، شتر، بره، آهو و... گاه برخی از واژگان بکار رفته در فراقی‌ها، جنبه نمادین به خود می‌گیرند، «کبوتر» و «بلبل» نماد عاشق می‌شود، «بره» نماد فرزند عزیز کرده است و «شتر» نماد رفیق تنهایی‌های ساربان. ساربان، درد فراقش را با شترش در میان می‌گذارد و او را همدرد خود می‌داند؛ چوپان، نی می‌زند و از درد فراق یارش به زمین و زمان گله می‌کند؛ غریب، در تنهایی‌هایش در غربت به یاد عشق خود، مادر و خویشانش می‌افتد و به امید دیدار آن‌ها فراقی می‌خواند؛ مسببان جدایی را نفرین می‌کند و از خدا می‌خواهد تا به این فراق زودتر پایان بخشد. هم چنین وقتی کسی عزیزی در غربت دارد، به یاد خاطرات او و به یاد دردها و رنج‌هایی که در غربت خواهد داشت، فراقی می‌خواند و برای او دل می‌سوزاند و اشک می‌ریزد؛ مادر نیز برای فرزند سفر کرده‌اش، فراقی می‌خواند، می‌گرید و برای او دعای خیر می‌کند.

منابع

۱. بهنیا، محمدرضا (۱۳۸۰). بیرجند نگین کویر. تهران: دانشگاه تهران.
۲. پناهی سمنانی، محمداحمد (۱۳۷۶). ترانه و ترانه سرایی در ایران. تهران: سروش.
۳. راشد محصل، محمد رضا (۱۳۸۳). "دوبیتی جلوه‌گاه نیازهای عاطفی". کتاب ماه هنر، شماره ۶۷ و ۶۸ (فروردین و اردیبهشت): ۱۸-۲۴.
۴. رضایی، جمال (۱۳۸۱). بیرجندنامه. تهران: هیرمند.
۵. شکورزاده، ابراهیم (۱۳۴۶). عقاید و رسوم عامه مردم خراسان. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۶. صدا و سیمای خراسان جنوبی، برنامه صدای «چگه».
۷. صدا و سیمای خراسان جنوبی، شبکه استانی خاوران، برنامه «رو و آفتو».
۸. عزیزی، محمد (۱۳۷۷). "تأملی در دوبیتی‌های مردم عربخانه- نهبندان و بیرجند". دیار آفتاب: ۴۲-۵۶.
۹. گلشنی فومنی، محمد رسول (۱۳۸۶). مانای سیما بینا: مردم شناسی در موسیقی آواز و ترانه‌های محلی. تهران: زرباف اصل.
۱۰. ناصح، محمد مهدی (۱۳۷۷). دوبیتی‌های عامیانه بیرجندی. مشهد: محقق.
۱۱. ----- (۱۳۷۹). شعر غم. مشهد: آستان قدس رضوی.